

بسم الله الرحمن الرحيم

امام در آینه شعر

مقاله نگار

☆ محمد شفیع خان ☆

دانشیار بخش فارسی (دانشگاه کشمیر)

خوشبختی ایران در این جهان نه تنها بینظیر و بیمثال است بل قابل رشک و باعث افتخار هم است۔ توجه باید کرد که این کشور چرا اینقدر جاذب و جالب بوده است؟ آیا از لحاظ مناظر فطری لا جواب دلکش این سرزمین در سراسر جهان ممتاز و یکتا هست؟ آیا زبان شیرین این کشور در مقابل زبانهای دیگر جهان خوش آهنگ و اثر انگیز است؟ آیا ایران از ازمه قدیم بادشاهان و پهلوانان بے بدل را آفریده است؟ می بینیم که در کشورهای دیگر جهان هم انگیزه های دلفریب مثل کوه های فلک بوس و رود ها و دریاها با آب بلورین و شفاف، سبزه زارهای نرم و تشنگ و غیره آن وجود دارد۔ نقوش سلطنت مصر و یونان و روم هنوز از اذعان جهانیان محو شده است۔ داستانهای قیصر و کسری هنوز شنیده می شود۔ زبانهای دیگر مثل انگلیسی عربی و چینی و غیره آن بر ادج و بلندی نظری آید۔ پس چه رازی هست که ایران بر عظمت و رفعت خاصه و در دلها مردم جاگر گرفته است؟ میخوانم پاسخ این سوال را این تکرار می کنم که ایران مادری هست که از بطنش فرزندان والا مثل سعدی، حافظ، رومی، فردوسی و غیره پیدا شده اند۔ زیاد

نه گذشته است که یک فرزند نامدار دیگر از مادر ایران تولد یافت - این فرزند به نام آیت
 اللہ خمینی در سراسر جهان معروف است - شخصیت متعدد وی برای همه جهانیان
 حیرت انگیز و قابل توجه است -

آیت اللہ خمینی مثل آفتاب جهان تاب طلوع کرد و از روشنی تیز و تموج
 اطراف و اکناف ایران را روشن کرد - بسیار دشوار است که این نابغه یگانه را از چه نام
 باید یاد کرد - آیت اللہ خمینی روحانی بود، فقیه بود - سیاست مدار بود، مصنف بود،
 انقلاب آفرین بود، کم و بیش این اوصاف خمینی هر کس میداند ولی بسیار کم از این راز
 آشنا هستند که آیت اللہ خمینی یک شاعر بسیار ارجمند و بزرگ هم بود - میخواهم که این
 مفکر بی همتا را در آئینه شعرش دیده برای دوستداران زبان و ادبیات فارسی
 متعارف کنم -

لازم بنظرمی رسد که این نابغه عصر را در آئینه شعر خودش بینیم که نه تنها روش و
 رفتار ایرانیان را تهه و بالا کرد و در رگهای سوحته زجر کشیدگان ایران خون تازه دو اندید و
 روح افسرده ایرانیان را تا زگی بخشید و کاخ شاهنشاهیست پس از دو هزار و پانصد سال
 زمین بوس کرد بل در بحر شعر و ادب و فکر و نظر هم تحول و تغییر پیدا کرد - شاعران و سخنوران
 از یاد گل و بلبل و شمع و پروانه باز آمدند و یاوه سرای را وداع گفتند - مدح گویان و قصیده
 سرایان ستایش و تعریف جور پسندان را ترک کرده شهیدان اسلام را در فشانای کردند -
 لبها گل لاله را دیده گلرخان را ندیدند بل خونین کفنان را یاد کردند - منظور بنده انیست
 که آیت اللہ خمینی مانند باد تند و تیز برخاست و ایران را از کاه و کثافت فکر و نظر و علم و عمل
 پاک کرد - در ذهن شنونده یا خواننده اشتباهی می توان پیدا شد که ممکن است آیت
 اللہ مرحوم شعر سیاسی یا شعر انقلابی سروده باشد زیرا که ایشان راهنمای یک انقلاب
 کامل را انجام دادند -

چون شعر خمینی را مورد تجزیہ می بریم درست می بینیم کہ ایشان چہ نوع فکر و نظر داشتند و چگونه انقلابی را دوست می داشتند۔ آیت اللہ خمینی یک مرد مستغرق بود۔ در تہہ دریای عشق قرار گاہش بود۔ شکی نیست کہ موصوف در وجود خود یک جہان وسیع بسیط است۔ در ہر زمینہ نقوش منزل رسان باقی گذاشتہ است ولی شناخت اصلیش تصوف و عرفان است۔ در بارہ این حقیقت آقای محمد سروش اینطور توضیح می دہد۔

”۔۔۔۔۔ صاحبان سیر و سلوک ان کو عرفان و تکامل کی راہ طے کر لینے والے تو انا شیخ و مرشد کی حیثیت سے دیکھتے ہیں۔۔۔۔۔ اس مردِ الہی کے تمام کمالات و امتیازات کے درمیان جو چیز بنیادی و اساسی کردار کی حامل ہے وہ ان کا عرفانی تصور کائنات ہے۔ عرفانی نکتہ نظر جس نے عملی سیر و سلوک کے ساتھ ضم ہو کر ان کو ایک انسان کامل بنا دیا ہے“

این امر محتاج توضیح نیست کہ بعضی از صوفیا از کشاکش و کشاکش حیات گریزان ہستند آن گروہ گوشہ گیری و عزلت نشینی را روح تصوف می گردانند۔ اسلام کہ آدمی را جہد و عمل می آموزد از آن تصوف مذکور هیچ علاقہ ای ندارد۔ تصوف و عرفان این مرد خود آگاہ از اسلام در هیچ زمینہ جدا نیست۔ آقای محمد سروش می گوید:

”مختصر یہ کہ ہمیشہ اور ہر جگہ آپ کی راہنما تحریروں اور پیغاموں کی اصل و بنیاد تو حید پر استوار عرفان و معنویت کی خوشبو لئے نظر آتی ہے“

در شعر این نابغہ روزگار رنگ تو حید و بوی وحدانیت وجود دارد۔ موصوف در تلاش انسان کامل و حقیقت شب و روز باروح بیدار و چشم بینا راہ نوردی می کند۔ فاطمہ طباطبائی راجع بہ عرفان آیت اللہ خمینی خامہ فرسائی اینطور می کند۔

”البتہ امام کا حماسہ عرفانی الہی صفات کا حامل ہے۔ امام کے نزدیک قابل احترام اشخاص اور ہیر و حقیقی ہیں۔ رویائی اور خیالی نہیں۔ وہ مذہب

ودیانت کے اعتبار سے انسان کامل کی تجسیم کرتے ہیں۔“ ۳

فاطمہ طباطبائی دربارہ عرفانِ خمینی می گوید کہ در این عرفان طبقہ بندی یعنی شریعت و طریقت و حقیقت را جدا جدا قبول نمی کنند بل عرفان کامل یعنی شریعت و طریقت و حقیقت هر سه را یکجا مشعل راه سلوک خیال می کنند۔ موزون بہ نظری رسد کہ عبارت موصوفہ را این جا نقل می کنم:

”۔۔۔۔۔ کبھی کبھی حامیانِ شریعت، سالکانِ طریقت اور طالبانِ

حقیقت میں اختلاف کی نشاندہی کی گئی ہے لیکن امام ان تینوں کو یکجا

پیش کرتے ہیں اور اس بات کے قائل ہیں کہ سالک کو ان تینوں کے

بغیر وصالِ دوست میسر نہیں ہوتا۔ ہم جانتے ہیں کہ وہ وصالِ دوست

کے عالم میں بھی شریعت کے آداب و ظواہر کے پابند تھے“ ۴

امام خمینی پرستار محبوب ہر جائی و آسمانی است۔ ابہامی نیست کہ این شاعر

متصوف در دام گلرخان زمینی اسیر نیست البتہ در آتش محبوب حقیقی یعنی برائے رضا طلبی

خالق حقیقی مانند اسپند سوزان است۔ امام محبوب ہر جائی خودش را این طور توصیف می

کند

هر کجا پانہی حسن وی آنجا پیدا است

هر کجا سر نہی سجدہ گہ آن زیبا است ۵

گر عیان گرد در روزی رخس از پردہ غیب

ہمہ بیند کہ در غیب و عیان حاکم اوست ۶

من چه گویم که جهان نیست بجز پرتو عشق
ذوالجلالی است که هر دهر و زمان حاکم است ۷
شعر امام این رمز را آشکاری کند که هر کسی نمیتواند محبوب وی را ببیند. کسی که
دل بصیر و بینا دارد محبوب حقیقی امام را نمیتواند مشاهده کرد. چشم ظاهر بین و رنگ آشنا از
دیدار محبوب هر جایی و همه جایی امام محروم است. معشوقش مستور و پنهان نیست.
او عیان است البته ممکن نیست که هر کس و ناکس از فیض جلوه هایش مستفیض خواهد شد.
امام خمینی خود این راز را آشکاری سازد ۷

عیب از ما است اگر دوست زما مستور است
دیده بگشای که بنی همه عالم طور است
لاف کم زن که نبیند رخ خورشید جهان
چشم خفاش که از دیدن نوری کور است
یارب که این پرده پندار که در دیده ماست
باز کن تا که بنیم همه عالم نور است ۸

با عاقلان بگو که رخ یا ظاهر است

کاوش بس است این همه در جستجوی دوست ۹

در دیباچه دیوان امام درباره مقصود شعر گوئی امام و محبوبش اینطور آگاهی می یابیم:
"شعر او نجوای عاشقانه، روح هیجان زده و بی تابی است که در خلوت
تنهایی با بسکارگیری کلمات، راز دل دردمند خویش را با محبوب باز گفته و
با معبود به راز و نیاز پرداخته است. --- آری شعر امام محصول
حالت استغراق و مولود فنائی در سجات جلال و جمال حضرت حق است و

نخچه شهبودلقای دلدار ۱۰۰

شعر امام این عکس را جلوی چشم می آرد که وی نمی خواهد که تادم آخرین از
 دامن محبوبش دست باز بدارد. این سودای و استی و وارفتگی اصل حیات شاعر است.
 متاع حیات وی این است که رفیقش برای لحظه ای از دشمنان تشنه او دور نشود. اگر
 بگویم که وصل محبوب برای شاعر سوخته جان دلیل حیات و بقا است، مبالغه نیست.
 در آئینه شعر امام این جلوه گراست که محبوب در قلب و نظر شاعر نقش خود را ثبت کرده
 است. باین علت شاعر نمیخواهد که از محبوب حیات بخش خود جدا ماند. شاعر در "عروس
 صبح" این وارفتگی و استیگی خود را با انداز خوبی اظهار می کند. نزد شاعر هیچ نعمت بهتر از
 وصل یار نیست. امام می گوید

امشب که در کنار منی، خفته چون عروس
 زنبار تا دروغ نداری کنار و بوس
 ای شب بگیر تنگ به بر نوعروس صبح
 امشب که تنگ در بر من خفته این عروس
 اندام از لب شیرین شکرش
 لب بر صبح بشنوم و گر غریب کوس صبح
 گربانگ یارب پند کن بر رخ خورشید را صبح
 در خواب کن مؤذن و در خاک کن خروس
 مثنی که با منی از راه لطف دهر
 یک مشی که با منی از راه لطف دهر
 جبران شود بقیه عمر ار بود فسوس شود
 نارندم ار بخوام کاین کاین شب سحر شود
 باشد اگر به تخت سلیمانم جلوس

”ہندی“ زہند تا بہ سرکویت آمدہ ست
 کی دل دھد بہ شاہی شیراز و ملک طوس^{۱۱}
 امام خمینی در شعرهای دیگر ہم این حالت را بیان می کند
 دست از دامت ای دوست نخواہم برداشت
 تا من دلشدہ را یک رمق و یک نفس است^{۱۲}

عشق نگار سر سودای جانِ ماست
 ما خاکسار کوے تو تا در توان ماست^{۱۳}

یک رباعی امام خمینی کہ یہ عنوان ”پریشان“ موسوم است، این غم و پریشانی
 شاعر را تجسیم می کند۔ در این رباعی این روشن است کہ برائے شاعر محبوبش مثل چراغ
 راہ نما است و مانند دستگیر

تا تکیہ گہت عصای برہان باشد
 تا دید گہت کتاب عرفان باشد
 در ہجر جمال دوست تا آخر عمر
 قلب تو درگون و پریشان باشد^{۱۴}

آیت اللہ خمینی از محبوبش سود دنیا و ثواب عقبی نمی خواہد۔ دامن طلبش و نگاہ
 خواستگارش تنگ و محدود نیست۔ تشنگی شاعر از آب انگور و شراب طہور فرو نمی شود۔ ہر دو
 جہاں چشم شاعر را سیر نمی کند۔ جلوہ یار متاعی هست کہ شاعر برائے تحصیلش ہمہ تن آہ
 و ندا هست۔ اینگونہ اشعار امام انسانی را تجسیم می کند کہ تہا پرستار و طلبگار حق تعالی
 باشد۔ فاطمہ طباطبائی این نکتہ را بہ عبارت زیر واضح می کند:

”امام جس مرد حق کی تربیت کرتے ہیں وہ بہشتی نعمتوں پر قانع نہیں ہوتا

بلکہ دیدار اور صرف دیدار محبوب اور قرب محبوب کا طلبگار ہے تاکہ اپنی
روح کی تشنگی کو سیرابی میں بدل سکے، ۱۵

آیت اللہ امرحوم خود می گوید

آنکہ دل بکسلد از ہر دو جهان درویش است

آنکہ بگذشت ز پیدا و نہان درویش است ۱۶

پیمودن راہ عشق کہ پُر پیچ است، کار ہر راہ رو نیست۔ کسانیکہ بر این راہ
گامزن شدن تمنا دارند با چشم دل راہ خود را می بینند۔ آنہا آگاہ دل ہستند۔ منزل
سلوک را با اسباب ظاہر نمی کند۔ اہل دل راہرو این راہ صعب است۔ اہل خرد بر این
راہ لغزان و لرزان می مانند و تمہیتوانند سلامت بہ منزل رسند۔ ہیچگونہ تصنع و ظاہر پرستی
درین راہ دستگیر نمی شود۔ این راہ تنہا صاحب دل و خود شناسان را صدای زند۔ امام خمینی
راہروان این راہ را می آموزد کہ تقاضائے این راہ چہاست۔ اشعار زیر نہ تنہا
دشوار یہای این راہ را نشان می دہد، بل آداب و تقاضائے این راہ را ہم توضیح می دہد۔
سالہا باید کہ راہ عشق را پیدا کنی
این رہ رندان میخانہ است راہ سادہ نیست ۱۷

گفتہ های فیلسوف و صوفی و درویش و شیخ
در خور وصف جمال دلبر فرزانه نیست

با کہ گویم راز دل را، از کہ جویم وصف یار
ہر چہ گویند از زبان عاشق و دیوانہ نیست

هوشمندان را بگو دفتر پندند از سخن
کانچه گویند از زبان بهیش و مستانه نیست

قصه مستی و رمز بیخودی و بهیشتی
عاشقان دانند کاین اسطوره و افسانه نیست ۱۸

می گساران را دل از عالم بریدن شیوه است
آنکه رنگ و بوی دارد لایق میخانه نیست ۱۹

با عاقلان بی خبر از سوز عاشقی
نتوان درے گشود ز سوز و گداز خویش ۲۰
بر در میکده و بکده و مسجد و دیر
سجده آرم که تو شاید نظری بنمای

نیستم نیست که هستی همه در نیستی است
هچم و هچ که در هچ نظر فرمائی

محبوب شاعر محبوب هر عیان و نهان است - هر زبان در تمجید و ستایش محبوب
شاعر مشغول است - او محبوبی است که خالق حسن و جمال است - در هر جمال عشاق
جلوه جمال آفرین می بینند - ذکر و توصیف محبوب برای عشاق حلاوت و شیرینی
حیات آفرین است - امام خمینی این شیوه رندان و مستان را در اشعار زیر بیان می
فرماید -

جز تو در محفل دلسوختگان ذکر نیست
این حدیثی است که آغازش و پایانش نیست

پاره کن دفتر و بشکن قلم و دم در بند
که کسی نیست که سرگشته و حیرانش نیست ۲۱

عالم اندر ذکر تو در شور و غوغا هست و نیست
باده از دست تو اندر جام صهباهست و نیست ۲۲
محبوب امام نزد امام آنقدر والا و گرامی هست که امام در کوی او راحت و آرام
می یابد۔ غبار کوی دوست برای امام سرمه بصیرت افروز است۔ در میگذرد نزد شاعر والا
تر از معبد است۔ شاعر در باره قدر و منزلت در میگذرد چه قدر طب اللسان است آن از
اشعار زیری چکد

روی از خائنه و صومعه برگردانم
سجده بر خاک در ساقی میخانه کنم ۲۳

ساقی بروی من در میخانه باز کن
از درس و بحث و زهد و ریایی نیاز کن ۲۴
در روشنی اشعار مذکوره این رمز جلوه گراست که عشق جلوه حق تعالی است۔ و
عاشق این مسلک پرستار حق است۔ امام خمینی از سرورق اشعار عارفانه اولاد آدم را
آداب انسانیت و انسان دوستی می آموزد۔ وی در همین عشق مقدس شرابور بوده گردو
پیش خودش را از هر نوع غلاظت و کثافت ظاهری و باطنی پاک می خواهد۔ از ریاء و

ظاہر داری و پارسا نمائی این شاعر روحانی نہ تھا بعد و اجتناب دار و بل ہمہ انسانہا را
ترغیب و دعوت می دهد کہ ایشان از این عیب و نقص دور تر شوند۔ امام ریا و تصنع را
جہالت و نادانی می شمرد۔ می فرماید ۔

این جاہلان کہ دعوی ارشاد می کنند ۲۵
در خرقہ شان بغیر ”منم“ تحفہ ای میاب

دست من گیر و ازین خرقہ سالوس رہان
کہ در این خرقہ بجز جاگہ جاہل نیست ۲۶

برگیر جام و جامہ زهد و ریا در آرز
محراب را بہ شیخ ریاکار واگذار ۲۷

صوفی از وصل دوست بی خبر است
صوفی بی صفا نمیخواہم ۲۸
این ما و منی جملہ ز عقل و عقال است
در خلوت مستان نہ منی ہست و نہ مانی ۲۹

وقتیکہ انسان از وجود مقصدیت خود آگاہ شود و از آغاز و انجام خود پی می گیرد
اور بدرجہ ارفع و اکمل می رسد۔ چون سرورد و جہان و راہنمای آدمیان نبی آخر الزمان
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خود آگاہی را خدا آگاہی قرار داده اند۔ آنحضرت فرمودہ اند مَنْ عَرَفَ

نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ - شاعر مشرق علامہ اقبال اہمیت خود فہمی را اینطور توضیح
داده است۔

خودی کو کر بلند اتنا کہ ہر تقدیر سے پہلے
خدا بندے سے خود پوچھے بتا تیری رضا کیا ہے
مادر شعر امام خمینی این نسخہ بی مثال را بدون هیچ حجابی می بنیم۔ ایشان می فرمایند
کہ خود فہمی و خود آشنائی انسان را بہ اوج منزل می برد۔ ازین چراغ سدا روشن انسان
مدارج عشق را بہ سہولت می پیاید و عظمت و رفعت می یاید۔ امام در یک رباعی کہ عنوانش
”حذر“ است، انسان را خبر داری کند کہ شناخت ذات شناسائی منزل می بخشد۔
در این رباعی امام خمینی بر خود آشنائی اصرار می کند

فاطمی ۳۰! بسوی دوست سفر باید کرد
از خویشتن خویش گذر باید کرد
ہر معرفتی کہ بوی ہستی تو داد
دیوی است بہ رہ، از آن حذر باید کرد ۳۱

از ہستی خویشتن گذر باید کرد
زین دیو لعین صرف نظر باید کرد
گر طالب دیدار رخ محبوبی
از منزل بیگانہ سفر باید کرد ۳۲

از ہستی خویشتن رہا باید شد
از دیو خودی خود جدا باید شد

آن کس به شیطان درون سرگرم است
 کی راهی راه انبیا خواهد شد ۳۳
 همدین طور برجای متعده آیت اللہ امام خمینی به صراحت اظهار کردند که تا
 انسان در قید خود فریبی مقید است، به منزل مقصود نمیتواند برسد۔
 امام خمینی در یک غزل خود نکته های اساسی برای عروج و اوج انسانیت
 پیشنهاد می کند۔ در این غزل یک سواکنساری و عجز امام عیان است و سوی دیگر برای
 انسان های جهان یک راهنمای بدست می آید۔ مناسب میدانم که این غزل را بطور
 نمونه بیارم

بس کن این یاده سرایی بس کن
 تا به کی خویش ستایی؟ بس کن
 مخلصان لب به سخن وانکنند
 بر کن این ثوب ریایی بس کن
 تو خطا کاری و حق آگاه است
 حیلہ گر! زهد نمائی بس کن
 حق غنی است برو پیش غنی
 نزد مخلوق، گدایی بس کن
 هر پرستش که تو کردی شرک است
 بی خدا! چند خدایی بس کن
 شرک درجان تو منزل دارد
 دعوی شرک زدایی بس کن

توی شیطان زده و عشق خدا؟
 نبری راه به جایی، بس کن
 سیات تو - به است از حسنت
 جان من! شرک فزایی بس کن
 خیل شیطان بنود اهل الله
 ای قلم! راز گشایی بس کنی ۳۳

در این غزل مذکور آئینه ای جلوه انسان ایستاده کرده شده است تا او در این
 آئینه چهره خودش را دیده تمام داغهای عیان و نهان را صاف کند - یقیناً اگر تمام
 انسانهای جهان بر این تعلیمات عمل پیراشوند یک جهان انسانی بوجود خواهد آمد - بعد
 از مطالعه و ژرف نگاهی شعر امام واضح می شود که وی در تشکیل و تکمیل و تجسیم یک معاشره
 اعلی انسانی با اسلحه های افکار بلند و نگاه منزل بین مشغول کار بوده است -
 ما میدانیم که آیت الله خمینی ایران را از پنجه استبداد و غرب زدگی رهانید - و
 در ایران پرچم اسلام را بلند کرد - انسان را از انسان رها کرد - کلام خمینی نشان می دهد که
 در عالم فکر و نظرش یک مملکت اسلامی بنیان گرفته بود - دش از طرز دروش دین دشمنان
 خونچکان بوده است - از ضعف مسلمان و نیروی کافر و ملت فروش چشمانش اشک
 خونین می بارد - در قصائد خود امام خمینی این وضع زشت و جگر سوز را منعکس کرده می گوید

تا به کی این کافران نوشند خون اهل ایمان
 چند این گرگان کنند این گو سفندان را شبانی
 تا به کی این ناکسان باشند بر ما حکمرانان
 تا کی این دزدان کنند این بی کسان را پاسبانی

تابه کی بر ما روا باشد جفای انگلیسی
 آن که در ظلم و ستم فرداست و او را نیست ثانی
 آنکه از حرص نصیب عالمی شد تنگدستی
 آنکه بر آیات حق رفت از خطایش آنچه دانی
 خوار کن شها تو او را در جهان تا صبح محشر
 آنکه می زد در بسیط ارض، کوس کامرانی ۳۵

خوشحالی و آسودگی ایران را امام خمینی با عید سعید تشبیه می دهد - ایشان می
 خواهند که ایران و همه ستمکشان از پنجه ستمکاران مامون و محفوظ باشند - امام امید
 میداشت که ایران از تسلط جفاکاران حتمی ربائی خواهد یافت - در یک رباعی که
 عنوانش "جمهوری اسلامی" هست این امید امام زنده و متحرک نظری آید

جمهوری اسلامی ما جاوید است

مارا و همه ستمکشان را عید است ۳۶

یک رباعی دیگر بعنوان "پرچم" همین افکار و اعتقاد امام را ظاهری کند -
 این رباعی نشان می دهد که اساس ملت ایران بر اسلام است - امام می گوید

این عید سعید عید حزب الله است

دشمن ز شکست خویشتن آگاه است

چون پرچم جمهوری اسلامی ما

جاوید به اسم اعظم الله است ۳۷

امام خمینی در زمینه غزل، قصیده - رباعی، مسمط و ترجیح بند افکار زربینش را
 اظهار کرد - در شعر امام عکس عرفان پیش روان مثل سعدی، رومی، حافظ، و عطار و رومی
 و چشم می خورد - در شعر عرفان وی اصطلاحات پیشروان مذکور به سکار برده شده است -

امام از اصطلاحات رائج و مخصوص معنی تازه و نواخذ کرد۔ راجع بہ این حقائق در دیباچہ دیوان امام این طور درج است:

”حضرت امام در آثار خویش از اصطلاحات عرفای شائخین و سلف صالح بہر جستہ و تعابیر ایشان را در شعر خود بہ کار برده، و گاہی خود از آن مصطلحات

مضامین و معانی دیگری قصد کرده است۔۔۔۔۔“ ۳۸

بالآخر تکرار خواہم کرد کہ شعر خمینی یک آئینہ خانہ است کہ در این آئینہ خانہ

یک ملت انسانی روی خود را میتواند بیاراید۔



حوالہ جات:

- ۱- توحید (شخصیت و افکار امام خمینی) جلد ۱، شماره ۴ سال اشاعت ۱۹۹۰ء صفحہ ۵۸
- ۲- توحید (شخصیت و افکار امام خمینی) جلد ۱، شماره ۴ سال اشاعت ۱۹۹۰ء صفحہ نمبر ۹۶
- ۳- فارسی ادب کا مطالعہ (انقلاب اسلامی کے تناظر میں) مترجم ڈاکٹر رفیقہ شبینم عابدی صفحہ نمبر ۱۲۰
- ۴- فارسی ادب کا مطالعہ (انقلاب اسلامی کے تناظر میں) مترجم ڈاکٹر رفیقہ شبینم عابدی صفحہ نمبر ۱۲۱
- ۵- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۲۹
- ۶- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۶۲
- ۷- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۶۲
- ۸- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۵۲
- ۹- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۴۶
- ۱۰- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۲۰
- ۱۱- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۱۲۸
- ۱۲- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۵۳
- ۱۳- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۵۵
- ۱۴- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۲۰۷
- ۱۵- فارسی ادب کا تنقیدی مطالعہ (انقلاب اسلامی کے تناظر میں) مترجم ڈاکٹر رفیقہ شبینم عابدی صفحہ ۱۲۳
- ۱۶- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۵۲
- ۱۷- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۷۰
- ۱۸- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۷۱
- ۱۹- ”دیوان امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ

- ۲۰۔ ”دیوانِ امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ
- ۲۱۔ ”دیوانِ امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۶۶
- ۲۲۔ ”دیوانِ امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۶۹
- ۲۳۔ ”دیوانِ امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۱۵۸
- ۲۴۔ ”دیوانِ امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ
- ۲۵۔ ”دیوانِ امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۲۸
- ۲۶۔ ”دیوانِ امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۶۷
- ۲۷۔ ”دیوانِ امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۱۲۲
- ۲۸۔ ”دیوانِ امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۱۶۰
- ۲۹۔ ”دیوانِ امام“ ناشر موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم صفحہ ۱۸۷
- ۳۰۔ فاطمی لقب فاطمہ طباطبائی است کہ همسور پسر کوچک آیت اللہ خمینی است۔ فاطمہ طباطبائی در یک نامہ از امام خمینی وضاحت راجع بہ بعضی از مسائل عرفانی خواست در جواب آن نامہ فاطمہ امام خمینی نامہ ای تاریخی عرفانی نوشتہ بود۔ امام آغازین نامہ باین اشعار کردہ بود۔

فاطمی کہ زمن نامہ عرفان خواست

از مور چہ ای تخت سلمانی خواست

گوئی تشدیدہ ”ماغرک“ از آنک

جبرئیل از دہمہ ہارجمانی خواست

امام خمینی کے مذکورہ جوابی خط کے مترجم سید احتشام عباس زیدی لکھتے ہیں
 ”یہ خط امام خمینی رضوان اللہ تعالیٰ علیہ نے اپنی چھوٹی بہو۔۔۔ محترمہ فاطمہ طباطبائی کی درخواست پر تحریر فرمایا تھا۔ محترمہ نے امام سے ایک خط کے ذریعہ عرفانی معلومات سے متعلق کچھ لکھنے کی فرمائش کی۔“
 صفحہ ۱۳
 توحید۔ شمارہ ۷۔ جلد ۴۔ سال اشاعت ۱۹۹۰

- ۲۰۳ صفحه - ۳۱ - "دیوان امام" ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم
- ۲۰۴ صفحه - ۳۲ - "دیوان امام" ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم
- ۲۰۸ صفحه - ۳۳ - "دیوان امام" ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم
- ۱۷۲ صفحه - ۳۴ - "دیوان امام" ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم
- ۲۶۶ صفحه - ۳۵ - "دیوان امام" ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم
- ۱۹۳ صفحه - ۳۶ - "دیوان امام" ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم
- ۱۹۷ صفحه - ۳۷ - "دیوان امام" ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم
- ۲۲ صفحه - ۳۸ - "دیوان امام" ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم

کتابیات

- ۱- "دیوان امام" ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم
 - ۲- صد او سیمادر کلام امام خمینی روابط عمومی صد او سیمای جمهوری اسلامی ایران
 - ۳- ادبیات انقلاب اسلامی - مترجم ڈاکٹر ظہور الدین احمد خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران
 - ۴- حدیث عشق - ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
 - ۵- فارسی ادب کا مطالعہ - مترجم ڈاکٹر رفیقہ شبنم عابدی
 - ۶- "دانش" پائینہ ۱۳۶۸ - اسلام آباد، پاکستان
- (۷) "توحید" شماره ۷، جلد ۴، ۱۹۹۰ء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آدم و آهن

محمد شفیع خان

لکچرار شعبه فارسی کشمیر یونیورسٹی

آهن! من کہ آوردمت از زیر خاک
ورنه تو بودی رفیق خاشاک
بایدت منت پذیر دست من
کرده ام سینه کوه را چاک

خنده زد آهن و بہ آدم گفت
آسمان داند من ترا ہستم بخت
لرزه بر افلاک شد چون شد عیان
آدمی قلب زمین را سفت

ہمچو موم من ترا کردم نرم
کردم بر آتش وجودت را گرم
سنگ شد پیہ چون باز دید
من سوار پشت تو دی پریم

سختی من را ربودی از هنر
 قدرت خود را نمودی در بحر و بر
 کو نداند کرشمه سازی آدمی!
 زرد زو است انجم و شمس و قمر!

تو همه جا زیر فرمان منی
 تو تفنگ و بم و سنک منی
 سرخم کنی که پائمال من شدی
 بهر هر صید تیر و کمان منی

گوش و چشم و هم زبان هستم ترا
 واقف هر نهان و عیان هستم ترا
 خوب دانم، در خدمت ام روز و شب
 جسم تو هستم و جان هستم ترا

طاقت و قدرت که دارم لاجواب
 در کندم بحر و برهم آفتاب
 تو ندانی از دستهایم روز و شب
 عرش و فرش هر زمان در اضطراب

می ندانی در دست کوهستی زبون؟
 می ندانی از که تو محروم جنون؟
 گوچرا آدم سپس بی اطمینان؟
 گوچرا باین همه او بی سکون؟

الحذر آهن! ازین گفتار زشت
 درد منم پولادن آهن و سنگ و خشت
 کاخ هاییم با ستارگان، پرواز من بر آسمان
 مسکنم رشک جنان زیبا تر از بهشت

بشنو ای آدم! و بر دل خود دست دار
 چشم واکن و بخوان کتاب روزگار
 هست آهن معبد و معبود ترا
 علم و عملت این راز را آئینه دار

